من‏المؤمنين‏رجال‏صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضي‏نحبه و منهم من ينتظر و مابدلوا تبديلا.

«قرآن كريم- الاحزاب آيه23»

سخن گفتن از شهيدي با ابعاد گوناگون، ‌از اسوه‏اي كه جمع اضداد بود، از آهن و اشك، ‌از شير بيشة نبرد و عارف شب‏هاي قيرگون، از پدر يتيمان و دشمن سرسخت كافران بسيار سخت بلكه محال است.

سخن گفتن از شهيد دكتر مصطفي چمران، اين مرد عمل و نه مرد سخن، اين نمونه كامل هجرت، جهاد و شهادت، اين شاگرد مكتب علي(ع)، اين مالك‏اشتر جنوب لبنان و حمزة كربلاي خوزستان سخت و دشوار است. چرا كه حتي نمي‏توان يكي از ابعاد وجودي او را آنگونه كه هست، توصيف كرد و نبايست انتظار داشت كه بتوانيم تصوير كاملي در اين مختصر از او ترسيم نمايئم، كه مردان و رهروان راه علي(ع) و حسين(ع) را با اين كلمات مادي و معيارهاي خاكي نمي‏شود توصيف نمود و سنجيد.

اين مروري است گذرا و سريع، بر حيات كوتاه اما پرحادثه و سراسر تلاش، ايثار، عشق و فداكاري شهيد دكتر مصطفي چمران.

**تـولد:**

دكتر مصطفي چمران در سال 1311 در تهران، خيابان پانزده خرداد، بازار آهنگرها، سرپولك متولد شد.

**تحصيـلات:**

وي تحصيلات خود را در مدرسه انتصاريه، نزديك پامنار، آغاز كرد و در دارالفنون و البرز دوران متوسطه را گذراند؛ در دانشكده فني دانشگاه تهران ادامه تحصيل داد و در سال 1336 در رشتة الكترومكانيك فارغ‏التحصيل شد و يك‏سال به تدريس در دانشكدة‌ فني پرداخت.

وي در همة دوران تحصيل شاگرد اول بود. در سال 1337 با استفاده از بورس تحصيلي شاگردان ممتاز به امريكا اعزام شد و پس از تحقيقات‏علمي در جمع معروف‏ترين دانشمندان جهان در دانشگاه كاليفرنيا و معتبرترين دانشگاه امريكا –بركلي- با ممتازترين درجة علمي موفق به اخذ دكتراي الكترونيك و فيزيك پلاسما گرديد.

**فعـاليت‏هاي اجتماعي:**

از 15سالگي در درس تفسير قرآن مرحوم آيت‏الله طالقاني، در مسجد هدايت، و درس فلسفه و منطق استاد شهيد مرتضي مطهري و بعضي از اساتيد ديگر شركت مي‏كرد و از اولين اعضاء انجمن اسلامي دانشجويان دانشگاه تهران بود. در مبارزات سياسي دوران دكتر مصدق از مجلس چهاردهم تا ملي شدن صنعت‏نفت شركت داشت و از عناصر پرتلاش در پاسداري از نهضت‏ملي ايران در كشمكش‏هاي مرگ و حيات اين دوره بود. بعد از كودتاي ننگين 28 مرداد و سقوط حكومت دكتر مصدق،‌ به نهضت مقاومت ملي ايران پيوست و سخت‏ترين مبارزه‏ها و مسئوليت‏هاي او عليه استبداد و استعمار شروع شد و تا زمان مهاجرت از ايران، بدون خستگي و با همه قدرت خود، عليه نظام طاغوتي شاه جنگيد و خطرناك‏ترين مأموريت‏ها را در سخت‏‏ترين شرايط با پيروزي به انجام رسانيد.

در امريكا، با همكاري بعضي از دوستانش، براي اولين‏بار انجمن اسلامي دانشجويان امريكا را پايه‏ريزي كرد و از مؤسسين انجمن دانشجويان ايراني در كاليفرنيا و از فعالين انجمن دانشجويان ايراني در امريكا به شمار مي‏رفت كه به دليل اين فعاليت‏ها، بورس تحصيلي شاگرد ممتازي وي از سوي رژيم شاه قطع مي‏شود. پس از قيام خونين 15 خرداد سال 1342 و سركوب ظاهري مبارزات مردم مسلمان به رهبري امام‏خميني(ره) دست به اقدامي جسورانه و سرنوشت‏ساز مي‏زند و همه پل‏ها را پشت‏سر خود خراب مي‏كند و به همراه بعضي از دوستان مؤمن و هم‏فكر، رهسپار مصر مي‏شود و مدت دو سال، در زمان عبدالناصر،‌ سخت‏ترين دوره‏هاي چريكي و جنگ‏هاي پارتيزاني را مي‏آموزد و به عنوان بهترين شاگرد اين دوره شناخته مي‏شود و فوراً مسئوليت تعليم چريكي مبارزان ايراني به عهدة او گذارده مي‏شود.

به علت برخورداري از بينش عميق مذهبي، از ملي‏گرايي وراي اسلام گريزان بود و وقتي در مصر مشاهده كرد كه جريان ناسيوناليسم عربي باعث تفرقة مسلمين مي‏شود، به جمال عبدالناصر اعتراض كرد و ناصر ضمن پذيرش اين اعتراض گفت كه جريان ناسيوناليسم عربي آنقدر قوي است كه نمي‏توان به راحتي با آن مقابله كرد و با تأسف تأكيد مي‏كند كه مات هنوز نمي‏دانيم كه بيشتر اين تحريكات از ناحية دشمن و براي ايجاد تفرقه در بين مسلمانان است. به دنبال آن، به چمران و يارانش اجازه مي‏دهد كه در مصر نظرات خود را بيان كنند.

**در لبنـان:**

بعد از وفات عبدالناصر، ايجاد پايگاه چريكي مستقل، براي تعليم مبارزان ايراني، ضرورت پيدا مي‏كند و لذا دكتر چمران رهسپار لبنان مي‏شود تا چنين پايگاهي را تأسيس كند.

او به كمك امام موسي‏صدر، رهبر شيعيان لبنان، حركت محرومين و سپس جناح نظامي آن، سازمان «امل» را براساس اصول و مباني اسلامي پي‏ريزي نموده كه در ميان توطئه‏ها و دشمني‏هاي چپ و راست، با تكيه بر ايمان به خدا و با اسلحة شهادت، خط راستين اسلام انقلابي را پياده مي‏كند و علي‏گونه در معركه‏هاي مرگ و حيات به آغوش گرداب خطر فرو مي‏رود و در طوفان‏هاي سهمناك سرنوشت، حسين‏وار به استقبال شهادت مي‏تازد و پرچم خونين تشيع را در برابر جبارترين ستم‏گران روزگار، صهيونيزم اشغال‏گر و هم‏دستان خونخوار آنها، راست‏گرايان «فالانژ»، به اهتزاز درمي‏آورد و از قلب بيروت سوخته و خراب تا قله‏هاي بلند كوه‏هاي جبل‏عامل و در مرزهاي فلسطين اشغال شده از خود قهرماني‏ها به يادگار گذاشته؛ در قلب محرومين و مستضعفين شيعه جاي گرفته و شرح اين مبارزات افتخارآميز با قلمي سرخ و به شهادت خون پاك شهداي لبنان، بر كف خيابان‏هاي داغ و بر دامنة كوه‏هاي مرزي اسرائيل براي ابد ثبت گرديده است.

**پس از پيروزي انقلاب اسلامي ايران:**

دكتر چمران با پيروزي شكوهمند انقلاب اسلامي ايران، بعد از 23 سال هجرت، به وطن باز مي‏گردد. همه تجربيات انقلابي و علمي خود را در خدمت انقلاب مي‏گذارد؛ خاموش و آرام ولي فعالانه و قاطعانه به سازندگي مي‏پردازد و همة تلاش خود را صرف تربيت اولين گروه‏هاي پاسداران انقلاب در سعدآباد مي‏كند. سپس در شغل معاونت نخست‏وزير در امور انقلاب شب و روز خود را به خطر مي‏اندازد تا سريع‏تر و قاطعانه‏تر مسئله كردستان را فيصله دهد تا اينكه بالاخره در قضية فراموش ناشدني «پاوه» قدرت ايمان و ارادة آهينن و شجاعت و فداكاري او بر همگان ثابت مي‏گردد.

**در كردستـان:**

در آن شب مخوف پاوه، همة اميدها قطع شده بود و فقط چند پاسدار مجروح، خسته و دل‏شكسته در ميان هزاران دشمن مسلح به محاصره افتاده بودند. اكثريت پاسداران قتل‏عام شده بودند و همة شهر و تمام پستي و بلندي‏ها به دست دشمن افتاده بود و موج نيروهاي خونخوار دشمن لحظه به ‏لحظه نزديك‏تر مي‏شد. باران گلوله مي‏باريد و مي‏رفت تا آخرين نقطه مقاومت نيز در خون پاسداران غرق گردد. ولي دكتر چمران با شهامت و شجاعت و ايثارگري فراوان توانست اين شب هولناك را با پيروزي به صبح اميد متصل كند و جان پاسداران باقي‏مانده را نجات دهد و شهر مصيبت‏زده را از سقوط حتمي برهاند.

آنگاه فرمان انقلابي امام‏خميني(ره) صادر شد. فرماندهي كل قوا را به دست گرفت و به ارتش فرمان داد تا در 24 ساعت خود را به پاوه برساند و فرماندهي منطقه نيز به عهدة دكتر چمران واگذار شد.

رزمندگان از جان گذشته انقلاب، اعم از سرباز و پاسدار به حركت درآمدند و همة تجارب انقلابي، ايمان، فداكاري، شجاعت،‌قدرت رهبري و برنامه‏ريزي دكتر چمران در اختيار نيروهاي انقلاب قرار گرفت و عالي‏ترين مظاهر انقلابي و شكوهمندترين قهرماني‏ها به وقوع پيوست و در عرض 15 روز شهرها و راه‏ها و مواضع استراتژيك كردستان به تصرف نيروهاي انقلاب اسلامي درآمد و كردستان از خطر حتمي نجات يافت و مردم مسلمان كرد با شادي و شعف به استقبال اين پيروزي رفتند.

**وزارت دفـاع:**

دكتر چمران بعد از اين پيروزي بي‏نظير به تهران احضار شد و از طرف رهبر عاليقدر انقلاب، امام‏خميني(ره)، به وزارت دفاع منصوب گرديد.

در پست جديد، براي تغيير و تحول ارتش از يك نظام طاغوتي، به يك سلسله برنامه‏هاي وسيع بنيادي دست زد كه پاك‏سازي ارتش و پياده كردن برنامه‏هاي اصلاحي از اين قبيل است تا به ياري خدا و پشتيباني ملت، ارتشي به وجود آيد كه پاسدار انقلاب و امنيت  استقلال كشور باشد و رسالت مقدس اسلامي ما را به سرمنزل مقصود برساند.

**مجلـس:**

دكتر مصطفي چمران در اولين دور انتخابات مجلس شوراي اسلامي، از سوي مردم تهران به نمايندگي انتخاب شد و تصميم داشت در تدوين قوانين و نظام جديد انقلابي، بخصوص در ارتش،‌ حداكثر سعي و تلاش خود را بكند تا ساختار گذشتة ‌ارتش به نظامي انقلابي و شايسته ارتش اسلامي تبديل شود. در يكي از نيايش‏هاي خود بعد از انتخاب نمايندگي مردم در مجلس شوراي اسلامي، اينسان خدا را شكر مي‏گويد: «خدايا، مردم آنقدر به من  محبت كرده‏اند و آنچنان مرا از باران لطف و محبت خود سرشار كرده‏اند كه به راستي خجلم و آنقدر خود را كوچك مي‏بينم كه نمي‏توانم از عهده آن به درآيم. خدايا، تو به من فرصت ده، توانايي ده تا بتوانم از عهده برآيم و شايستة اين همه مهر و محبت باشم.»

وي سپس به نمايندگي رهبر كبير انقلاب اسلامي در شورايعالي دفاع منصوب شد و مأموريت يافت تا بطور مرتب گزارش كار ارتش را ارائه كند.

**در خوزستـان:**

گروهي از رزمندگان داوطلب، به گِرد او جمع شدند و او با تربيت و سازماندهي آنان، ستاد جنگ‏هاي نامنظم را در اهواز تشكيل داد. اين گروه كم‏كم قوت گرفت و منسجم شد و خدمات زيادي انجام داد. تنها كساني كه از نزديك شاهد ماجراهاي تلخ و شيرين،‌ پيروزي‏ها و شكست‏ها، شهامت‏ها و شهادت‏ها و ايثارگري‏هاي آنان بودند، به گوشه‏اي از اين خدمات كه دكترچمران شخصاً مايل به تبليغ و بازگويي آنها نبود، آگاهي دارند.

ايجاد واحد مهندسي فعال براي ستاد جنگ‏هاي نامنظم يكي از اين برنامه‏ها بود كه به كمك آن، جاده‏هاي نظامي به سرعت در نقاط مختلف ساخته شد و با نصب پمپ‏هاي آب در كنار رود كارون و احداث يك كانال به طول حدود بيست كيلومتر و عرض يك متر در مدتي حدود يك‏ماه، آب كارون را به طرف تانك‏هاي دشمن روانه ساخت، به طوري كه آنها مجبور شدند چند كيلومتر عقب‏نشيني كنند و سدي عظيم مقابل خود بسازند و با اين عمل فكر تسخير اهواز را براي هميشه از سر به دور دارند.

يكي از كارهاي مهم و اساسي او از همان روزهاي اول، ايجاد هماهنگي بين ارتش، سپاه و نيروهاي داوطلب مردمي بود كه در منطقه حضور داشتند. بازده اين حركت و شيوة جنگ مردمي و هماهنگي كامل بين نيروهاي موجود، تاكتيك تقريباً جديد جنگي بود؛ چيزي كه ابرقدرت‏ها قبلاً فكر آن را نكرده بودند. متأسفانه اين هماهنگي در خرمشهر بوجود نيامد و نيروهاي مردمي تنها ماندند. او تصميم داشت به خرمشهر نيز برود، ولي به علت عدم وجود فرماندهي مشخص در آنجا و خطر سقوط جدي اهواز، موفق نشد ولي چندين‏بار نيروهايي بين دويست تا يك‏هزار نفر را سازماندهي كرده و به خرمشهر فرستاد و آنان به كمك ديگر برادران مقاوم خود توانستند در جنگي نابرابر مقابل حملات پياپي دشمن تا مدت‏ها مقاومت كنند.

**محرم ماه شهادت و پيروزي سوسنگرد:**

پس از يأس دشمن از تسخير اهواز، صدام سخت به فتح سوسنگرد دل‏بسته بود تا روياي قادسيه را تكميل كند و براي دومين‏بار به آن شهر مظلوم حمله كرد و سه روز تانك‏هاي او شهر را در محاصره گرفتند و روز سوم تعدادي از آنان توانستند به داخل شهر راه يابند.

دكتر چمران كه از محاصره تعدادي از ياران و رزمندگان شجاع خود در آن شهر سخت برآشفته بود، ‌با فشار و تلاش فراوان خود و آيت‏الله خامنه‏اي، ارتش را آماده ساخت كه براي اولين‏بار دست به يك حمله خطرناك و حماسه‏‏آفرين نابرابر بزند و خود نيز نيروهاي مردمي و سپاه پاسداران را در كنار ارتش سازماندهي كرد و با نظمي نو و شيوه‏اي جديد از جانب جادة اهواز- سوسنگرد  به دشمن يورش بردند. شهيدچمران پيشاپيش يارانش، به شوق كمك و ديدار برادران محاصره شده در سوسنگرد، به سوي اين شهر مي‏شتافت كه در محاصرة تانك‏هاي دشمن قرار گرفت. او ساير رزمندگان را به سوي ديگري فرستاد تا نجات يابند و خود را به حلقة‌ محاصرة دشمن انداخت؛ چون آنجا خطر بيشتر بود و او هميشه به دامان خطر فرو مي‏رفت. در اين هنگام بود كه نبرد سختي درگرفت؛ نيروهاي كماندوي دشمن از پشت تانك‏ها به او حمله كردند و او همچون شيري در ميدان، در مصاف با دشمن متجاوز از نقطه‏اي به نقطه‏اي ديگر و از سنگري به سنگري ديگر مي‏رفت. كماندوهاي دشمن او را زير رگبار گلولة خود گرفته بودند، تانك‏ها به سوي او تيراندازي مي‏كردند و او شجاعانه بدون هراس از انبوه دشمن و آتش شديد آنها سريع، چابك، برافروخته و شادان از شوق شهادت در ركاب حسين(ع) و در راه حسين(ع). در روز قبل از تاسوعا، به آتش آنها پاسخ گفته و هر لحظه سنگر خود را تغيير مي‏داد. در همين اثناء، هم‏رزم باوفايش به شهادت رسيد و او يك‏تنه به نبرد حسين‏گونه خود ادامه مي‏داد و به سوي دشمن حمله مي‏برد. هرچه تنور جنگ گرم‏تر كي‏شد و آتش حمله بيشتر زبانه مي‏كشيد، چهرة ملكوتي او، اين مرد راستين خدا و سرباز حسين(ع)، گلگون‏تر وشوق به شهادتش افزون‏تر مي‏شد تا آنكه در حين «رقص چنين ميانه ميدان» از دو قسمت پاي چپ زخمي شد. خون گرم او با خاك كربلاي خوزستان درهم آميخت و نقشي زيبا از شجاعت و عشق به شهادت و تلاش خالصانه در راه خدا آفريد و هنوز هم گرمي قطرات خون او گرمي‏بخش رزمندگان باوفاي اسلام و سرخي خونش الهام‏بخش پيروزي نهايي و بزرگ آنان است.

با پاي زخمي بر يك كاميون عراقي حمله برد. سربازان صدام از يورش اين شير ميدان گريخته و او به كمك جوان چابك ديگري كه خود را به مهلكه رسانده بود، به داخل كاميون نشست و با لباني متبسم، ديگران را نويد پيروزي مي‏داد.

خبر زخمي شدن سردار پرافتخار اسلام، در نزديكي دروازة سوسنگرد، شور و هيجاني آميخته با خشم و اراده و شجاعت در ياران او و ساير رزمندگان افكند كه بي‏محابا به پيش تاختند و شهر قهرمان و مظلوم سوسنگرد و جان چند صد تن رزمندة مؤمن را از چنگال صداميان نجات بخشيدند. دكتر چمران با همان كاميوني كه خود را به بيمارستاني در اهواز رسانيد و بستري شد، اما بيش از يك شب در بيمارستان نماند و بعد از آن به مقر ستاد جنگ‏هاي نامنظم و دوباره با پاي زخمي و دردمند به ارشاد ياران وفادار خود پرداخت. جالب اينجا بود كه در همان شبي كه در بيمارستان بستري بود، جلسة مشورتي فرماندهان نظامي (تيمسار شهيدفلاحي، فرماندة لشگر 92، شهيد كلاهدوز، مسئولين سپاه و سرهنگ محمد سليمي كه رئيس ستاد او بود)، استاندار خوزستان و نمايندة امام در سپاه پاسداران (شهيدمحلاتي) در كنار تخت او در بيمارستان تشكيل شد و درهمان حال و همان شب، پيشنهاد حمله به ارتفاعات الله‏كبر را مطرح كرد.

**آغاز حركت مجدد:**

به رغم اصرار و پيشنهاد مسئولين و دوستانش، حاضر به ترك اهواز و ستاد جنگ‏هاي نامنظم و حركت به تهران براي معالجه نشد و تمام مدت را در همان ستاد گذراند، در حالي كه در كنار بسترش و در مقابلش نقشه‏هاي نظامي منطقه، مقدار پيشروي دشمن و حركت نيروهاي خودي نصب شده بود و او كه قدرت و ياراي به جبهه رفتن نداشت، دائماً به آنها مي‏نگريست و مرتب طرح‏هاي جالب و پيشنهادات سازنده در زمينه‏هاي مختلف نظامي، مهندسي و حتي فرهنگي ارائه مي‏داد. كم‏كم زخم‏هاي پاي او التيام مي‏يافت و او ديگر نمي‏توانست سكون را تحمل  كند و با چوب زيربغل به پا خاست و بازهم آمادة رفتن به جبهه شد.

به دنبال نبرد بيست و هشتم صفر (پانزدهم دي‏ماه 59) كه منجر به شكست قسمتي از نيروهاي ماشد و فاجعة هويزه به بار آمد، ديگر تاب نشستن نياورد، تعدادي از رزمندگان شجاع و جان بر كف را از جبهه فرسيه انتخاب كرد و با چند هليكوپتر كه خود فرماندهي آنها را بر عهده داشت، با همان چوب زيربغل دست به عملي بي‏سابقه و انتحاري زد. او در حالي كه از درد جنگ به خود مي‏پيچيد و از ناراحتي مي‏خروشيد، آمادة حمله به نيروهاي پشت جبهه و تداركاتي دشمن در جاده جفير به طلايه شد كه به خاطر آتش شديد دشمن، هليكوپترها نتوانستند از سد آتش آنها از منطقه هويزه بگذرند و حملة هوايي دشمن هليكوپترها را مجبور به بازگشت ساخت كه وي از اين بازگشت سخت ناراحت و عصباني بود.

**ديدار امام امت:**

بالاخره در اسفند ماه 59 چوب زيربغل را نيز كنار گذاشت و با كمي ناراحتي راه مي‏رفت و همراه با هم‏رزمانش از يكايك جبهه‏هاي نبرد در اهواز ديدن كرد.

پس از زخمي شدن، ‌اولين‏بار، براي ديدار با امام امت و عرض گزارش عازم تهران شد. به حضور امام رسيد و حوادثي را كه اتفاق افتاده بود و شرح مختصر عمليات و پيشنهادات خود را ارائه داد. امام امت(ره) پدرانه و با ملاطفت خاصي به سخنانش گوش مي‏داد، او و همة رزمندگان را دعا مي‏كرد و رهنمودهاي لازم را ارائه مي‏داد.

دكتر چمران از سكون و عدم تحركي كه در جبهه‏ها وجود داشت دائماً رنج مي‏برد و تلاش مي‏كرد كه با ارائه پيشنهادات و برنامه‏هاي ابتكاري حركتي بوجود آورد و اغلب اين حركت‏ها را توسط رزمندگان شجاع و جان‏بركف ستاد نيز عملي مي‏ساخت. او اصرار داشت كه هرچه زودتر به تپه‏هاي الله‏اكبر و سپس به بستان حمله شود و خود را به تنگ چزابه كه نزديكي مرز است، رسانده تا ارتباط شمالي و جنوبي نيروهاي عراقي و مرز پيوسته آنان قطع شود. بالاخره در سي‏ويكم ارديبهشت ماه سال شصت، با يك حملة‌ هماهنگ و برق‏آسا، ارتفاعات الله‏اكبر فتح شد كه پس از پيروزي سوسنگرد بزرگترين پيروزي تا آن زمان بود. شهيد چمران به همراه رزمندگان شجاع اسلام در زمرة اولين كساني بود كه پاي به ارتفاعات الله‏اكبر گذاشت؛ درحالي كه دشمن زبون هنوز در نقاطي مقاومت مي‏كرد. او و فرماندة شجاعش ايرج رستمي، دو روز بعد، با تعدادي از جان بركفان و ياران خود توانستند با فداكاري و قدرت تمام تپه‏هاي شحيطيه (شاهسوند) را به تصرف درآوردند، درحالي كه ديگران در هاله‏اي از ناباوري به اين اقدام جسورانه مي‏نگريستند.

پس از پيروزي ارتفاعات الله‏اكبر، اصرار داشت نيروهاي ما هرچه زودتر، قبل از اينكه دشمن بتواند استحكاماتي براي خود ايجاد كند، به سوي بستان سرازير شوند كه اين كار عملي نشد و شهيدچمران خود طرح تسخير دهلاويه را با ايثار و گذشت و فداكاري جان بر كف ستاد جنگ‏هاي نامنظم و به فرماندهي ايرج رستمي عملي ساخت.

فتح دهلاويه، در نوع خود عملي جسورانه و خطرناك و غرورآفرين بود. نيروهاي مؤمن ستاد پلي بر روي رودخانة كرخه زدند، پلي ابتكاري و چريكي كه خود ساخته بودند. از رودخانه عبور كردند و به قلب دشمن تاختند و دهلاويه را به ياري خداي برگ فتح كردند. اين اولين پيروزي پس از عزل بني‏صدر از فرماندهي كل قوا بود كه به عنوان طليعة پيروزي‏هاي ديگر به حساب آمد.

در سي‏ام خردادماه سال شصت، يعني يك‏ماه پس از پيروزي ارتفاعات الله‏اكبر، در جلسة فوق‏العاده شورايعالي دفاع در اهواز با حضور مرحوم آيت‏الله اشراقي شركت و از عدم تحرك وسكون نيروها انتقاد كرد و پيشنهادات نظامي خود، از جمله حمله به بستان را ارائه داد.

اين آخرين جلسة شورايعالي دفاع بود كه شهيدچمران در آن شركت داشت و فرداي آن روز، روز غم‏انگيز و بسيار سخت و هولناكي بود.

**به سوي قربانگاه:**

در سحرگاه سي‏ويكم خردادماه شصت، ايرج رستمي فرمانده منطقه دهلاويه به شهادت رسيد و شهيد دكترچمران به شدت از اين حادثه افسرده و ناراحت بود. غمي مرموز همه رزمندگان ستاد، بخصوص رزمندگان و دوستان رستمي را فرا گرفته بود. دسته‏اي از دوستان صميمي او مي‏گريستند و گروهي ديگر مبهوت فقط به هم مي‏نگريستند. از در و ديوار، ‌از جبهه و شهر، بوي مرگ و نسيم شهادت مي‏وزيد و گويي همه در سكوتي مرگبار منتظر حادثه‏اي بزرگ و زلزله‏اي وحشتناك بودند. شهيدچمران، يكي ديگر از فرماندهانش را احضار كرد و خود او را به جبهه برد تا در دهلاويه به جاي رستمي معرفي كند و در لحظة حركت وي، يكي از رزمندگان با سادگي و زيبايي گفت: «همانند روز عاشورا كه يكايك ياران حسين(ع) به شهادت رسيدند، عباس علمدار او (رستمي) هم به شهادت رسيد و اينك خود او همانند ظهر عاشوراي حسين(ع) آمادة حركت به جبهه است.»

همة‌ اطرافيانش هنگام خروج از ستاد با او وداع مي‏كردند و با نگاه‏هاي اندوه‏بار تا آنجا كه چشم مي‏ديد و گوش مي‎‏شنيد، او و همراهانش را دنبال مي‏كردند و غمي مرموز و تلخ بر دلشان سنگيني مي‏كرد.

دكتر چمران، شب قبل در آخرين جلسة مشورتي ستاد، يارانش را با وصاياي بي‏سابقه‏اي نصيحت كرده بود و خدا مي‏داند كه در پس چهرة ساكت و آرام ملكوتي او چه غوغا و چه شور و هيجاني از شوق رهايي، رستن از غم و رنج‏ها، شنيدن دروغ و تهمت‏ها و دم‏برنياوردن‏ها و از شوق شهادت برپا بود. چه بسيار ياران باوفاي او به شهادت رسديه بودند و اينك او خود به قربانگاه مي‏رفت. سال‏ها ياران و تربيت‏شدگان عزيزش در مقابل چشمانش و در كنارش شهيد شدند و او آنها را بر دوش گرفت و خود در اشتياق شهادت سوخت، ولي خداي بزرگ او را در اين آزمايش‏هاي سخت محك مي‏زد و مي‏آزمود، او را هر چه بيشتر مي‏گداخت و روحش را صيقل مي‏داد تا قرباني عاليتري از خاكيان را به ملائك معرفي نمايد و بگويد: اني اعلم مالاتعلمون. «من چيزهايي مي‏دانم كه شما نمي‏دانيد.»

به طرف سوسنگرد به راه افتاد و در بين راه مرحوم آيت‏الله اشراقي و شهيد تيمسار فلاحي را ملاقات كرد. براي آخرين‏بار يكديگر را بوسيدند و بازهم به حركت ادامه داد تا به قربانگاه رسيد. همة رزمندگان را در كانالي پشت دهلاويه جمع كرد، شهادت فرمانده‏شان، ايرج رستمي را به آنها تبريك و تسليت گفت و با صدايي محزون و گرفته از غم فقدان رستمي، ولي نگاهي عميق و پرنور و چهره‏اي نوراني و دلي والامال از عشق به شهادت و شوق ديدار پروردگار، گفت: «خدا رستمي را دوست داشت و برد و اگر ما را هم دوست داشته باشد، مي‏برد.»

خداوند ثابت كرد كه او را دوست مي‏دارد و چه زود او را به سوي خود فراخواند.

**شهـادت:**

سخنش تمام شد، با همة رزمندگان خداحافظي و ديده‏بوسي كرد، به همة سنگرها سركشي نمود و در خط مقدم، در نزديك‏ترين نقطه به دشمن، پشت خاكريزي ايستاد و به رزمندگان تأكيد كرد كه از اين نقطه كه او هست، ديگر كسي جلوتر نرود، چون دشمن به خوبي با چشم غيرمسلح ديده مي‏شد و مطمئناً دشمن هم آنها را ديده بود. آتش خمپاره كه از اولين ساعات بامداد شروع شده بود و علاوه بر رستمي قرباني‏هاي ديگري نيز گرفته بود، باريدن گرفت و دكتر چمران دستور داد رزمندگان به سرعت از كنارش متفرق شوند واز هم فاصله بگيرند. يارانش از او فاصله گرفتند و هر يك در گودالي مات و مبهوت در انتظار حادثه‏اي جانكاه بودند كه خمپاره‏ها در اطراف او به زمين خورد و با اصابت يكي از خمپاره‏هاي صداميان، يكي از نمونه‏هاي كامل انساني كه ماية‌ مباهات خداوند است، يكي از شاگردان متواضع علي(ع) و حسين(ع)، يكي از عارفان سالك راه حق و حقيقت و يكي از ارزشمندترين انسان‏هاي علي‏گونه و يكي از ياران باوفاي امام‏خميني(ره) از ديار ما رخت بربست و به ملكوت اعلي پيوست.

تركش خمپارة دشمن به پشت سر دكتر چمران اصابت كرد و تركش‏هاي ديگر صورت و سينة دو يارش را كه در كنارش ايستاده بودند، شكافت و فرياد و شيون رزمندگان و دوستان و برادران باوفايش به آسمان برخاست. او را به سرعت به آمبولانس رساندند. خون از سرش جاري بود و چهرة ملكوتي و متبسم و در عين‏حال متين و محكم و موقر آغشته به خاك و خونش، با آنكه عميقاً سخن‏ها داشت، ولي ظاهراً ديگر با كسي سخن نگفت و به كسي نگان نكرد. شايد در آن اوقات، همانطوري كه خود آرزو كرده بود، حسين(ع) بر بالينش بود و او از عشق ديدار حسين(ع) و رستن از اين دنياي پر از درد و پيوستن به روح، به زيبايي، به ملكوت اعلي و به ديار مصفاي شهيدان، فرصت نگاهي و سخني با ما خاكيان را نداشت.

در بيمارستان سوسنگرد كه بعداً به نام شهيد دكترچمران ناميده شد، كمك‏هاي اوليه انجام شد و آمبولانس به طرف اهواز شتافت، ولي افسوس كه فقط جسم بي‏جانش به اهواز رسيد و روح او سبكبال و با كفني خونين كه لباس رزم او بود، به ديار ملكوتيان و به نزد خداي خويش پرواز كرد و نداي پروردگار را لبيك گفت كه: «ارجعي الي ربك راضيه مرضيه»

از شهادت انسان‏ساز سردار پرافتخار اسلام، اين فرزند هجرت و جهاد و شهادت و اسوه حركت و مقاومت، نه تنها مردم اهواز و خوزستان بلكه امت مسلمان ايران و شيعيان محروم لبنان به پا خاستند و حتي ملل مستضعف و زاده دنيا غرق در حسرت و ماتم گرديدند.

امواج خروشان مردم حق‏شناس ما، خشمگين از اين جنايت صدام و اندوهبار و اشك‏آلود،‌ پيكر پاك او را در اهواز و تهران تشييع كردند كه «انالله و انّااليه راجعون.»

بلي، اين‏چنين زندگي سراسر تلاش و مبارزة خالصانه و عارفانه در راه خداي او آغاز گشت و اين‏چنين در كربلاي خوزستان در جهاد و نبرد روياروي عليه باطل، حسين‏گونه به خاك شهادت افتاد و به ملكوت اعلي عروج كرد و به آرزوي ديرين خود كه قرباني شدن عاشقانه در راه خدا بود، نايل گشت. خدايش رحمت كند و او را با حسين(ع) و شهداي كربلا محشور گرداند.